



فهرست

- ۲..... بحث دلالتی روایت هارون بن جهم
- ۲..... نکات روایت
- ۲..... نکته اول: موضوع حکم: مجاهره به فسق
- ۳..... ظهور دلیل: احتمال اول
- ۳..... تقویت دلیل دوم به کمک ذیل روایت
- ۴..... نکته دوم: اختصاص روایت به معاصی
- ۵..... نکته سوم: عدم اطلاق «لَا حُرْمَةَ لَهُ وَ لَا غَيْبَةَ»
- ۶..... تعارض دو اطلاق
- ۷..... رفع تعارض
- ۷..... جمع بندی نکته سوم
- ۸..... نکته چهارم: محدوده جواز غیبت
- ۹..... بعید بودن اطلاق در «لَا حُرْمَةَ لَهُ»
- ۹..... دلیل سوم بر استثناء غیبت متجاهر به فسق



بحث دلالی روایت هارون بن جهم

دلیل دوم برای استثناء تجاهر به فسق از حرمت غیبت، روایت هارون بن جهم بود که بعید نیست بشود بنا بر آنچه در جلسه قبل عرض کردیم به نحوی به این روایت اعتماد کرد. بحث سندی این روایت انجام شد. بحث بعدی، بحث دلالی روایت است. روایت این طور است که امام صادق (علیه السلام) می فرمایند: «إِذَا جَاهَرَ الْفَاسِقُ بِفِسْقِهِ فَلَا حُرْمَةَ لَهُ وَلَا غَيْبَةَ»^۱ هرگاه فاسق فسق خود را علنی کند این احترامی ندارد و غیبتی ندارد.

نکات روایت

در مقام دلالی روایت چند نکته هست که اشاره ای می کنیم:

نکته اول: موضوع حکم: مجاهره به فسق

اینجا موضوع حکم، مجاهره به فسق است اما این تجاهر و مجاهره را دو نوع می توان معنا کرد و در آن دو احتمال وجود دارد:

الف: یک احتمال این است که مقصود این باشد در هر معصیتی اخفاء و تجاهر متصور است و اگر کسی معصیتی را در مرئی و منظر و به صورت جهر انجام داد، حرمت غیبت استثناء می شود. این روایت فی کل معصیه معصیه دارد و دلالت بر استثناء می کند؛ یعنی هر جا که جهر به معصیتی شد استثناء می شود ولی اینجا جهر موردی است.

ب: احتمال دوم این است که اینجا مقصود از متجاهر به فسق یعنی فردی که به درجه ای رسیده که حالت لایابالی دارد و به عنوان متجاهر به فسق و بی توجه به تعالیم و دستورات دینی به شمار می آید. بین این احتمال اول و دوم خیلی فاصله هست. بنا بر احتمال اول، هر فرد نسبت به گناهی سنجیده می شود. مثلاً این فرد نسبت به حلق لویه تجاهر دارد. هر جایی که تجاهر دارد همان استثناء شده و دامنه اش وسیع می شود؛ چون خیلی ها به عنوان فاسق علی الاطلاق شناخته شده نیستند ولی در این معصیت فسقشان شناخته شده است اما بنا بر احتمال دوم دایره موضوع دلیل، خیلی اضیق می شود؛ یعنی گفته می شود مقصود از «إِذَا جَاهَرَ الْفَاسِقُ بِفِسْقِهِ» یعنی فاسق به عنوان فاسق متجاهر علی الاطلاق شناخته شد. این موضوع حکم شد.

آن وقت این متجاهر علی الاطلاق این طور نیست که یکجایی گناهش شناخته شده است و همه می دانند بلکه مقصود این است که کسی که حالت لایابالی و اوباشی در او ظهور کند. بحث این است که به طور کلی و



علی‌الاصول این فرد پایبند نیست و لاابالی و بی‌قیدوبند است و به هر معصیتی دست می‌زند. این احتمال دوم است.

ظهور دلیل: احتمال اول

ظاهر دلیل همان احتمال اول است: «إِذَا جَاهَرَ الْفَاسِقُ بِفُسْقِهِ» این یک حکم کلی است و منحل به انواع فسق می‌شود و هر وقت فسق او علنی شود ولو در یک مورد، صدق می‌کند که این فاسق است. کسانی هستند که از هر جهت مقیدند ولی در حلق لویه رسمش است یا مثلاً در تشبه به کفار اگر بگوییم که حرام است، همه کارهای این آدم درست است ولی متشبه به کفار است و مثلاً کراوات می‌زند. یا همه چیز را رعایت می‌کند ولی نگاه به نامحرم می‌کند. نمی‌شود بگوییم که آدم لاابالی و بی‌اعتناء به دین است ولی در این موضوع خاص، لاابالی است گرچه لاابالی علی‌الاطلاق نیست.

این ظاهر دلیل اول است؛ چون فرض این است که تجاهر یا تکرار می‌کند که در این صورت، صغیره، تبدیل به کبیره می‌شود. اینجا هم فرض این است که تکرار می‌شود و این مبدل به فسق می‌شود و آن را می‌گیرد. می‌خواهیم بدانیم عرف از این روایت چه می‌فهمد؟ امام (علیه‌السلام) فرموده: «إِذَا جَاهَرَ الْفَاسِقُ بِفُسْقِهِ» آیا مقصود این است که موردی است و اگر یک مورد هم معصیتی را تجاهر کند این هم جاهر الفاسق بفسقه می‌شود یا این کنایه از این است که فردی این کارها را کنار گذاشته است؟ می‌گوییم: ظاهر احتمال اول است. إذا جاهر الفاسق بفسقه، ولو به یک گناه فاسق می‌شود و با اظهار و اجهار او موضوع همین می‌شود و لازم نیست فاسق علی‌الاطلاق باشد. مثلاً سفری رفته و در آن سفر حلق لویه کرده و بعد آمده و ترک کرده است.

تقویت دلیل دوم به کمک ذیل روایت

می‌خواهیم بگوییم که در عدم تجاهر هم متصور است ولی غالباً همراه با تجاهر است. این ظاهر دلیل اول است. اگر کسی به ذیل مراجعه کند می‌تواند شاهی برای احتمال دوم پیدا کند برای اینکه ذیلش دارد: «فَلَا حُرْمَةَ لَهُ وَلَا غَيْبَةَ» نفی حرمت می‌کند. اینکه این حرمتی ندارد فقط غیبت نیست که جایز است بلکه لعنش هم جایز است. اگر کسی لا حرمة له را ببیند یک مقداری می‌تواند احتمال را دوم را تقویت کند. اگر این‌طور آمده بود که إذا جاهر الفاسق بفسقه و يجوز غيبته این با ظهور احتمال اول سازگار است ولی اینجا لا حرمة له و لا غيبة، به نحو مطلق می‌گوید: حرمت و احترام و حریمی برایش ثابت نیست.



این نفی حرمت علی الاطلاق مقداری وجه و احتمال دوم را تقویت می‌کند چون بعید است که با یک معصیت که تجاهر به آن کرده بگوییم: این هیچ احترامی ندارد و حرمتی برایش ثابت نیست. این بیشتر سازگار با کسی است که لایابالی است و پشت به دین کرده و به ارزش‌های دینی پشت پا زده است. این بحث را نهایی نمی‌کنیم برای اینکه مکملی در بحث بعدی دارد که بیان می‌کنیم. این یک بحث در این حدیث شریف بود.

نکته دوم: اختصاص روایت به معاصی

نکته دوم در این حدیث شریف این است که این حدیث، اختصاص به معاصی دارد برخلاف حدیث ستر که در سایر عیوب مثل عیوب عرفی هم جاری است. در اینجا فاسق و فسق موضوع قرار گرفته است که فاسق و فسق در عیوب شرعی است اما در عیوب بدنی یا عیوب اخلاقی که جنبه انتخابی نبوده، عنوان فسق و گناه صدق نمی‌کند. مثلاً حالت‌های روحی خاصی دارد که خارج از اختیار اوست و جزء ذات و طبیعت و سرشت اوست. اگر کسی واجد عیوبی شد که جنبه شرعی ندارد، نمی‌توانیم بگوییم: فاسق است.

موضوع این روایت، فسق است که عیوب دینی است برخلاف روایت‌هایی مثل ستر که منقصت‌های عرفی را هم می‌گرفت. روایت یحیی الازرق این بود: «مَنْ ذَكَرَ رَجُلًا مِنْ خَلْفِهِ بِمَا هُوَ فِيهِ مِمَّا عَرَفَهُ النَّاسُ لَمْ يَغْتَبَهُ وَ مَنْ ذَكَرَهُ مِنْ خَلْفِهِ بِمَا هُوَ فِيهِ مِمَّا لَا يَعْرِفُهُ النَّاسُ اغْتَابَهُ وَ مَنْ ذَكَرَهُ بِمَا لَيْسَ فِيهِ فَقَدْ بَهَتَهُ.»^۲ این روایت اطلاق دارد ولی روایت هارون بن جهم اختصاص به فسقی دارد که اظهار شده باشد.

گاهی ممکن است معایبی در بدن یا در شخصیت و یا در اخلاقیاتش باشد که به‌طور عادی ظاهر است اما گاهی چیزهایی است که ذاتاً مخفی است و می‌تواند مخفی باشد ولی خودش آن‌ها را اظهار کرده و تجاهر به آن عیب می‌کند؛ مثلاً بازویش مشکلی دارد و او طوری لباس می‌پوشد که همه می‌بینند. می‌توانست آن لباس را بپوشد یا قسمتی از سرش مو ندارد که به‌غیر از کچلی است و می‌تواند مخفی کند ولی خودش مخفی نمی‌کند.

به نظر می‌آید روایت اختصاص به اولی دارد ولی می‌شود در این روایت القاء خصوصیت کرد و گفت: اگر در معصیت هم تجاهر کند مانعی ندارد و می‌شود غیبتش کرد و در چیزی که معصیت نیست به‌طریق اولی می‌توان غیبتش کرد. اگر نگوییم به‌طریق اولی است، القاء خصوصیت می‌شود. در معصیت که زیر پا گذاشتن فرمان الهی است و اهمیتش از منقصت‌های دیگر بسیار بیشتر است، اگر در این‌ها بگوییم: زمانی که تجاهر کرد غیبت او مانعی ندارد، به‌طریق اولی در منقصت‌های عرفی و عادی و بدنی وقتی تجاهر کند مانعی ندارد. بالاینکه ممکن



است بگوئیم: این نوعی عیب دینی و اشاعه فحشاء است و شارع نمی‌خواهد این‌ها را بگوید ولی درعین حال این گفته شده است.

س:؟؟؟

ج: ممکن است کسی بگوید: اینجا که شارع گفته غیبتش اشکال ندارد، برای این است که بگوید تا او را از گناه بازدارد اگر این باشد آن وقت لا اقل نمی‌گوییم که اولویت است و می‌گوییم: آن‌هم مثل این است. وقتی اظهار می‌کند و باکی ندارد فرقی نمی‌کند. اولاً اگر نگوئیم که اولویت دارد، لا اقل القاء خصوصیت می‌شود. ثانیاً این هم نباشد مانعی ندارد؛ چون این مثبتین است. این می‌گوید: «إِذَا جَاهَرَ الْفَاسِقُ بِفِسْقِهِ فَلَا حُرْمَةَ لَهُ وَلَا غَيْبَةَ» و آن می‌گوید: «مِمَّا عَرَفَهُ النَّاسُ لَمْ يَغْتَبَهُ» ولو منقصت عرفی باشد و لذا نیاز به این نداریم.

بنابراین ولو اینکه این روایت مختص به معاصی است اما در غیر معاصی هم حکم همین است یا به خاطر القاء خصوصیت از این روایت یا اگر این القاء خصوصیت را نپذیریم، روایت یحیی الازرق و روایاتی که در آن‌ها ستر و امثال این‌ها بود اطلاق داشت.

س:؟؟؟

ج: نیاز که هست به دلیل این است که ما آن روایت را قبول کردیم ولی عده‌ای آن روایت را قبول ندارند. می‌خواهیم بگوئیم که حتی روی آن مبانی هم می‌شود به وجه اول استشهاد کرد و لذا جای بحث دارد؛ چون مبانی مختلف است. البته بنا بر نظر ما نیازی به وجه اول نیست و وجه دیگری وجود دارد که بحث را روشن می‌کند.

نکته سوم: عدم اطلاق «لَا حُرْمَةَ لَهُ وَلَا غَيْبَةَ»

بحث سوم «لَا حُرْمَةَ لَهُ وَلَا غَيْبَةَ» است. این غیبت، ذکر خاص بعد العام است. لا حرمة له یعنی حقوق اخوت و برادری ثابت نیست که دایره‌اش اعم است از آبروی او و رعایت ادب در مقابل او و احترام او و چیزهایی که در حقوق دینی و ایمانی آمده است. ظاهر لا حرمة له در اینجا اطلاق دارد و نفی حرمت می‌شود؛ یعنی در حقیقت این به نحو حکومت یا تخصیص، حقوقی که برای برادران دینی یا ایمانی مقرر شده که حقوق متعددی است آن را برمی‌دارد. حقوق را فرض کرده و می‌گوید: کسی که این‌طور شد این حقوق برایش ثابت نیست.

آیا می‌شود به این ملتزم شد (مخصوصاً بنا بر احتمال اول در إذا جاهر الفاسق بفسقه) که اگر کسی در موردی فسقی از او ظاهر شد و فسقش را اظهار کرد؛ در صغیره یا در کبیره، این لا حرمة له علی نحو الاطلاق؟ قطعاً علی نحو الاطلاق مراد نیست برای اینکه لا حرمة له حتی می‌تواند جانش را بگیرد. قطعاً جان یا صدمه زدن



مالی به او یا تصرف در اموال او مقصود نیست. آنچه می‌تواند مقصود باشد حقوق ثانوی است که در رتبه بعد از جان و مال و امثال این‌ها است؛ مثل احترام گذاشتن در روابط اجتماعی و غیبت و امثال این‌ها. گرچه همین هم به اطلاق کمی مشکل است. اگر کسی تجاهر به فسقی کرد، در آداب اجتماعی اگر این حقوق کلاً برداشته شود، این بعید است.

این تعارض بین دو قرینه در یک دلیل می‌شود. اگر بحث اول را با این بحث در نظر بگیرید تعارض می‌شود. یا باید بگویید: در **إذا جاهر الفاسق بفسقه** احتمال دوم در بحث اول است؛ یعنی مقصود آدم لا ابالی بی‌قید و بند است و این **لا حرمة له** و می‌شود یک اطلاق نسبی درباره‌اش قائل بود؛ یعنی می‌شود ظهور این را بگیریم ولی ظهور **إذا جاهر الفاسق بفسقه** در عموم و شمول را برداریم و بگوییم: این مقصود فاسق لا ابالی سطح خاص است و آن ظهور را به نفع این ظهور برداریم و یا به عکس بگوییم: ظهور **إذا جاهر الفاسق بفسقه**، کل مورد به مورد است و مقصود از این **لا حرمة له** همان غیبت و چیزهای خاص است و اطلاقی ندارد. ظهور آن را بگیریم و دست از اطلاق این برداریم و یا ظهور اطلاقی این را بگیریم و دست از آن برداریم.

تعارض دو اطلاق

اینجا دو طرفش هم اطلاقی است برای اینکه در بحث اول که می‌گفتیم: احتمال اول، مستند به اطلاق است، ولو آدم لا ابالی علی الاطلاق نباشد و در یکجا فسقش را اظهار کند، می‌گوییم اطلاقش این را می‌گیرد. این طرف هم **لا حرمة له** می‌گوید: هیچ‌کدام از آداب و اصول و قواعد برایش ثابت نیست. دو اطلاق باهم تعارض دارند. ظاهر اطلاقی **إذا جاهر الفاسق بفسقه** این است که اگر به‌طور کلی لا ابالی نبود ولی یکجا تجاهر به فسق دارد، باز هم این را می‌گیرد و ظاهر **لا حرمة له** این است که هیچ احترامی برایش ثابت نیست که این هم بعید است شامل موردی بشود که یکجا تجاهر کرده است. این بیشتر مربوط به کسی است که اصولاً جزء فسقه به شمار می‌آید. فسقه‌ای که لا ابالی‌گری و فسقش واضح است. با این بیشتر سازگار است و خیلی بعید است که فاسق موردی را بگیرد.

این دو باهم تعارض می‌کنند و چون طرفینش اطلاق است خیلی نمی‌شود ترجیح داد مگر اینکه بگوییم: اطلاق **لا حرمة له** در هر حال مخدوش است حتی اگر بگوییم: **إذا جاهر الفاسق فسقه** لا ابالی علی الاطلاق است برای اینکه **لا حرمة له** باز هم نمی‌تواند مطلق باشد که مال و جان و این‌ها را می‌گیرد و لذا چون این حالت را دارد مطمئن هستیم که اطلاقی در **لا حرمة له** نیست و این حاکم و مقید بر آن‌هاست.



س:؟؟؟

ج: ما هم این را می‌گوییم. توضیحاتی که شما می‌دهید موجب این می‌شود که ما نمی‌توانیم به این اطلاق پایبند باشیم. این بحث اصولی دارد و آن این است که اگر یقین داشتیم درجایی اطلاق وجود دارد آن وقت دو مبنا هست: یک مبنا می‌گوید: اگر یک گوشه اطلاق خدشه‌دار شد کلش فرومی‌ریزد و مبنای دیگر می‌گوید: به همان اندازه که یقین داریم، فرومی‌ریزد. مبنای ما مبنای آیت‌الله تبریزی است که در اصول باید بحث کنیم.

رفع تعارض

یک گوشه‌اش که در مقام بیان نبود، تمام شد و من نمی‌توانم بگویم: در مقام بیان در جای دیگر است. این یک نظر است که اظهر این است و ما هم تقریباً این را تقویت می‌کردیم. اگر روی این مبنا باشد در دومی انسان نمی‌تواند اطلاق را بپذیرد. احتمالاً لا حرمة له تمهید برای لا غیبة است؛ یعنی بار اضافه‌ای ندارد و می‌خواهد بگوید: این یک چیز کلی نیست. لا حرمة له و لا غیبة یک جمله است اما برای اینکه غیبت را بردارد، می‌گوید: حرمت غیبتی ندارد. اینکه پشت سرش حرف زده بشود یا چیزهایی قریب به این را می‌خواهد بگوید و بیشتر از این اطلاق ندارد. این یک وجه است که ممکن است این طور بگوییم.

وجه دیگر این است که کسی بگوید: این از اول انصراف به همان عدم حرمت در آداب اجتماعی دارد. این هم احتمالی است که وجود دارد اما اگر این را نگوییم، آن دو ظهور، تعارض می‌کنند و اگر تعارض را بپذیریم به هیچ‌کدام نمی‌شود توجه کرد و تساقط می‌کنند و هیچ‌کدام اطلاقی نخواهند داشت. قدر متیقن آن می‌شود کسی که لا ابالی است می‌شود غیبتش کرد اما به صرف اینکه اگر در گناهی تجاهر داشت، کل حقوق اجتماعی و اخوت دینی‌اش باطل شود، این خیلی بعید است. خیلی بعید است کسی بتواند مطمئن باشد که تعارضی نیست ولی چون مطمئن هستیم که چنین چیزی نیست تعارض پیدا می‌کنند. اگر تعارض پیدا کند باید قدر متیقن آن را گرفت که اینجا قدر متیقنی ندارد؛ برای اینکه اینجا دو چیز می‌تواند قدر متیقن داشته باشد:

۱: اینکه بگوییم: در لا ابالی علی الاطلاق می‌شود احترامات او را کنار گذاشت.

۲: اینکه لا ابالی در همان مورد را می‌شود غیبت کرد. خود این دو را نمی‌شود تعیین کرد و قدر متیقنی ندارد. از لحاظ استدلالی خیلی نمی‌شود به این روایت تمسک کرد.

جمع‌بندی نکته سوم

این هم یک بحث در این روایت از این جهت است ولی من حیث المجموع آنچه به نظر می‌آید اظهر و مقدم باشد این است که إذا جاهر الفاسق بفسقه، در مورد خاصی است که همان احتمال اول در بحث اول است و لا حرمة



له هم انصراف به همین محدوده غیبت و ما یشابه الغیبة دارد. اطلاقی در آن نیست و این اظهر است. لا حرمة له نمی خواهد بگوید این را کنار بگذارد بلکه می خواهد بگوید: اگر گناهی کرده و اظهار می کند، می توان پشت سرش حرفی زد و احترامش نکنیم. می خواهد بگوید: حرمت از غیبة ما یشابه الغیبة برداشته شده و یک حرمت به شکلی که گفتیم برایش ثابت نیست. ظاهرش این است و کمی شمول بیشتری نسبت به غیبت دارد ولی در همین حدود غیبت است نه چیزهای دیگر که کل حقوق کنار برود.

نکته چهارم: محدوده جواز غیبت

بحث چهارم که بعداً هم صحبت خواهیم کرد این است اینکه می گوئیم: حرمت ندارد و غیبت ندارد و غیبتش جایز است، آیا در همین موردی که فسق دارد جایز است یا در سایر موارد هم جایز است؟ این هم بحث مهمی است که بعداً اشاره خواهیم کرد و اینجا هم مطرح می کنیم اینجا سه احتمال هست و هر سه احتمال قائل دارد. ۱: عده ای می گویند: کسی که در یک گناه تجاهر دارد، غیبت او در همان گناه جایز است.

۲: غیبت او در ما یساوی هذه المعصیه و آنکه اخف از این معصیت است جایز است. در این امر و چیزهایی شبه او یا کمتر از او اما در امور بالاتر جایز نیست. کسی که با تجاهر نگاه به نامحرم می کند، در این مسئله و مسائل پایین تر می توان غیبتش کرد اما در گناهان بزرگی مثل زنا و امثال آن که تجاهر ندارد جایز نیست. ۳: وقتی گناهی کرد در همه چیز می شود غیبتش کرد. مرحوم امام و آیت الله خوئی و سایر بزرگان بالفعل در این مسئله اختلاف دارند که در منابعشان هست.

این روایت که می فرماید: «إِذَا جَاهَرَ الْفَاسِقُ بِفِسْقِهِ فَلَا حُرْمَةَ لَهُ وَلَا غِيبَةَ» اگر گفتیم: لا ابالی علی الاطلاق است بحث خارج می شود و غیبتش در همه چیز جایز است. بحث آنجایی است که این روایت را حمل بر مورد کنیم. به نظر می رسد این روایت چون لا حرمة له دارد؛ یعنی در هر چه که مرتکب می شود ولو تجاهر ندارد می شود غیبتش کرد. این دلیل می شود برای اینکه غیبت او حرام نیست. بخصوص اینکه لا حرمة له اطلاق و شمول دارد. این وجه این طرف است که خیلی ها گفته اند که لا حرمة له و لا غیبة ناظر به نفی حرمت علی الاطلاق است. حداقل در این محدوده اطلاق دارد؛ چه در گناهی که تجاهر کرده و چه در ده گناه دیگر که تجاهر نمی کند.



بعید بودن اطلاق در «لا حرمة له»

اطمینان به این اطلاق کار دشواری است. اگر جَاهِرُ الْفَاسِقِ را به معنای فسق موردی بگیریم، اینکه لا حرمة له اطلاق داشته باشد که بشود به آن شکل به آن پایبند بود، این با خیلی از ارتکازات عرفی سازگار نیست؛ یعنی چیزهایی از اهمیت آن حقوق و مسائل وجود دارد که نمی‌توان با یک روایت گفت: هیچ حقوقی ندارد. آن هم روایتی که سندش آن‌طور است. این هم بحث چهارم است که در حقیقت کمیت لا حرمة له و اطلاقش می‌لنگد. علاوه بر بحث سندی، این روایت می‌گوید: کسی که فسقی انجام می‌دهد و تجاهر به آن می‌کند، در همان گناه، غیبت جایز است. حتی گناهان پایین‌تر یا مساوی‌اش را نمی‌شود القاء خصوصیت کرد؛ برای اینکه هر گناه حساب خودش را دارد و شارع نمی‌خواهد اینجا گناه دیگری که نمی‌خواهد پخش بشود، پشت سرش بگوییم. در افراد لاابالی هم چون دامنه کارش بیشتر است، در همه آن‌هایی که تجاهر می‌کند، می‌شود غیبت کرد. در لاابالی علی الاطلاق هم در بحث زنا و امثال آن که تجاهر نمی‌کند، معلوم نیست جایز باشد و لذا می‌گوییم: در همان محدوده تجاهر می‌شود غیبت کرد. فراتر از آن که بگوییم: به اطلاقش، آن حقوق و آن محرمات را کنار بگذارید در این وجود ندارد.

قائل به این جواب می‌دهد که من نمی‌گویم کجا و کجا بلکه هر جا مطمئن شدید که مساوی یا اخف است می‌شود غیبت کرد و اگر شک دارید طبعاً نمی‌شود.

دلیل سوم بر استثناء غیبت متجاهر به فسق

دلیل سوم روایت پنجم این باب است: «عَبْدُ اللَّهِ بْنُ جَعْفَرٍ الْحَمِيرِيُّ فِي قُرْبِ الْإِسْنَادِ عَنِ السَّنْدِيِّ بْنِ مُحَمَّدٍ عَنْ أَبِي الْبُخْتَرِيِّ عَنْ جَعْفَرِ بْنِ مُحَمَّدٍ عَنْ أَبِيهِ ع قَالَ: ثَلَاثَةٌ لَيْسَ لَهُمْ حُرْمَةٌ صَاحِبُ هَوًى مُبْتَدِعٌ وَ الْإِمَامُ الْجَائِرُ وَ الْفَاسِقُ الْمُعْلَنُ بِالْفِسْقِ.»^۳ سند این روایت ضعیف است. ابی البختری همان وهب بن وهب است و از قولویه نقل شده که «مِنْ أَكْذَابِ الْبَرِيَّةِ» است.